

word:	definition:	Example 1:
Despite بر خلاف - با وجود اینکه	in spite of با وجود ، علی‌رغم	The player continued in the game despite his injuries. بازیکن با وجود جراحی که داشت به بازی ادامه داد
Disrupt متلاشی کردن	upset; cause to break down به هم زدن ، مختل کردن	Pam's clowning disrupted the class every day. دلک بازی /پام/ هر روز باعث به هم زدن کلاس می شد
Rash جوش - عجولانه	a breaking out with many small red spots on the skin; outbreak of many instances within a short time too hasty or careless شیوع موارد زیاد در زمانی کوتاه ، بسیار شتاب زده یا بی دقت ، کهیر ، جوش	The report of a rash of burglaries in the neighborhood was exaggerated. در مورد گزارش موجی از دزدی ها در محله اغراق شد
Rapid سریع	very quick; swift بسیار سریع ، تند	We took a rapid walk around the camp before breakfast. ما قبل از صبحانه گشت سریعی اطراف اردوگاه زدیم
Exhaust تا ته مصرف کردن - خسته کردن	empty completely; use up; tire out کاملاً تمام کردن ، کاملاً استفاده کردن ، خسته کردن	To exhaust the city's water supply would be a calamity مصرف کردن ذخیره آب شهر فاجعه خواهد بود
Severity شدت	strictness; harshness; plainness; violence سخت گیری ، خشونت ، سادگی	The severity of the teacher was not appreciated by the pupils until they reached the final examinations. دانش آموزان سختگیری معلم را نمی دانستند تا اینکه امتحانات آخر ترم شروع شد
Feeble ضعیف	weak ضعیف	We heard a feeble cry from the exhausted child. صدای گریه ضعیفی را از کودک خسته شنیدیم
Unite متحد کردن - یکی کردن	join together; become one به هم پیوستن ، یکی شدن ، متحد شدن	The thirteen colonies united to form one country. سیزده مستعمره برای ایجاد یک کشور، با هم متحد شدند
Cease متوقف کردن	stop متوقف کردن ، دست برداشتن از	Cease trying to do more than you can. از تلاش کردن بیشتر از توان خود دست بردارید

Thrifty	صرفه جو	saving; careful in spending; thriving	صرفه جو ، دقیق در خرج	By being thrifty, Miss Benson managed to get along on her small income.	خانم /بنسون/ با صرفه جویی موفق شد با در آمد کم خود، سر کند
Miserly	خسیس	stingy; like a miser	خسیس ، خسیس وار	Being miserly with our natural resources will help us to live longer on this earth.	کم مصرف کردن منابع طبیعی، این منفعت را برای ما دارد که مدت بیشتری را بر روی کره زمین زندگی کنیم
Monarch	فرمانروای مطلق	king or queen; ruler	شاه یا ملکه ، پادشاه ، حاکم ، فرمانروا	There are few modern nations which are governed by monarchs.	کشورهای جدید اندکی وجود دارد که تحت فرمانروایی پادشاه باشد